

جماعت کوفی و قتال با امام مهدی علیه السلام

آری، قاتلان حسین علیه السلام ادعا می کردند شیعه هستند. برای امام حسین علیه السلام نامه می نوشتند و ادعا می کردند که او را یاری خواهند کرد؛ ولی به محض اینکه دانستند یاری دادن حسین علیه السلام زندگی مادی شان را از آن ها می گیرد، او را به قتل رساندند و زنازادگان را یاری کردند، و از سر پستی و ترس و خباثتی که جان هایشان را در بر گرفته بود، فرزند فاطمه علیه السلام را وا نهادند. شما نیز چنین خواهید بود؛ اگر امروز کتاب خدا را یاری نکردید، به طور حتم فردا فرزند حسین علیه السلام، امام مهدی علیه السلام را تنها خواهید گذاشت.

سید احمد الحسن، گوساله، جلد دوم، مقدمه

رابطه علائم ظهور با شناخت منجی موعود

قسمت پنجم

پاسخی به یک نوشته در نقد کتاب «چهل حدیث» نوشته ناظم العقیلی

بررسی تأثیر غفلت در عبادات

خالقِ خدا کیست؟!



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

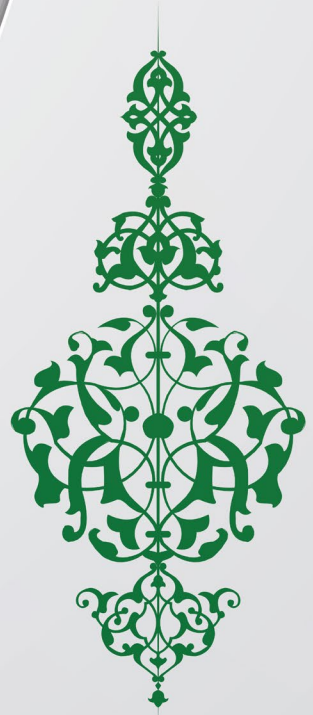
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پرسش و پاسخ

فهرست



- ۳..... رابطه علائم ظهور با شناخت منجی موعود اقسامت پنجم.....
- ۷..... خالق خدا کیست؟!.....
- ۹..... بررسی تأثیر غفلت در عبادات.....
- پاسخی به یک نوشته در نقد کتاب «چهل حدیث درباره مهدی و مهدیین» نوشته ناظم العقیلی..... ۱۱.....

هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۵۶، جمعه ۲۳ تیر ۱۴۰۲،
۲۵ ذوالحجه ۱۴۴۴، ۱۴ ژوئیه ۲۰۲۳
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على محمد وآله الطاهرين

رابطه علائم ظهور با شناخت منجی موعود

ابہ قلم: شیخ عباس فتحیہ
ا قسمت پنجم



طرفداران رویکرد قشری گرایانه دوم معتقدند، عمده اخبار ظهور آن چنان هم روشن و محکم نیستند و بسیاری از چیزهایی که ایشان برای خود مسلم و قطعی و محکم پنداشته اند، از قضا طبق احادیث اهل بیت (علیهم السلام) مسلم و قطعی و محکم نیستند.

در این بخش فقط به گوشه ای از این احادیث اشاره می کنیم تا محققان منصف دریابند که چرا این قدر تأکید می کنیم در **بین اخبار مهدویت و ظهور، تنها چیزی که مسلم و محکم و قطعی است، همان ویژگی های منحصر به فرد معصوم (منجی موعود) یا به عبارتی همان قانون معرفت حجت و طریقه امام شناسی است؛ وگرنه سایر گزاره های مهدویت حتی اینکه**

پس از آنکه رویکرد اول و دوم را بررسی و نقد کردیم، به توضیح رویکرد سوم پرداختیم و بیان کردیم که این رویکرد مبتنی بر هفت مقدمه یا پیش فرض است که در بخش قبل به توضیح نخستین مقدمه پرداختیم: تفکیک بین نشانه های زمان ظهور با نشانه های شخصیت قائم (علیه السلام).

برای عینیت بخشیدن به این تفکیک مهم، به یک روایت معروف از کتاب غیبت نعمانی پرداختیم که مربوط به فتنه و جنگ و آتش آذربایجان است؛ اما همچون بسیاری از اخبار مهدویت، بخشی از آن مربوط به نشانه های زمان ظهور است و بخشی دیگر مربوط به تعریف ویژگی های شخصیت قائم موعود. سپس وارد این مبحث شدیم که برخلاف آنچه



اهل بیت (علیهم السلام) زیر سؤال نمی رود.
در همین باب آمده:

مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيُّ بْنُ إِزْهَائِمٍ عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَراً سَوِيّاً مُبَارَكاً يُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يُخَيِّبُ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَ جَاعِلُهُ رَسُولاً إِلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَتَّى بَدَلَكَ وَ هِيَ أُمُّ مَرْيَمَ فَلَمَّا حَمَلَتْ كَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَاماً - فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى ... وَ لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى أَيُّ لَا يَكُونُ الْبَيْتُ رَسُولاً يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ فَلَمَّا وَهَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَرْيَمَ عِيسَى كَانَ هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانُ وَ وَعَدَهُ إِيَّاهُ فَإِذَا قُلْنَا فِي الرَّجُلِ مِثْلًا شَيْئاً وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدَ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ.

ابوبصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «خداوند به عمران (پدر مریم) وحی کرد که به تو پسری راست قامت می دهیم که کور مادر زاد و مبتلا به پیسی را درمان کند و او را را به اذن خدا زنده کند و او را رسولی به سمت بنی اسرائیل قرار می دهیم. پس عمران این خبر را به همسرش حنّه (مادر مریم) گفت. پس هنگامی که حامله شد، تصور می کرد فرزندش پسر است، اما هنگامی که وضع حمل کرد گفت خدایا من دختر وضع حمل کردم... و پسر مثل دختر نیست، یعنی دختر پیامبر نمی شود! خداوند می فرماید: خدا داناتر است به آنچه وضع حمل کرده. پس هنگامی که خداوند به مریم، عیسی (علیه السلام) را بخشید، او همان کسی بود که به عمران بشارت

می شود [۲] در چنین سیاق و با چنین اطلاقی، بیانگر یک نکته بسیار مهم است: شما چیزی را امید و آرزو دارید، اما مهدی موعود (علیه السلام) به آن وجه و صورتی نیست که شما توقع دارید! از چه نظر؟ از نظر زمان؟ یا مکان؟ یا از بسیاری جهات دیگر؟ لسان روایت مطلق است و همه نکات را شامل می شود، مگر اینکه نکته مشخصی با دلیل قطعی از این اطلاق خارج شده باشد؛ یعنی همان چیزی که ما در رویکرد سوم در صدد اثبات آن هستیم؛ همان قانون محکم و ثابت و سنت تبدیل ناپذیر خدا برای شناخت همه فرستادگان و حجت هایش از روز نخست تا قیام قیامت که قطعاً نسخ و بداء و تقیه و تشابه ندارد.

گوشه ای از عجایب کتاب کافی

شاید برای بسیاری از شما خوانندگان محترم، شگفت آور باشد که محدث کلینی در کتاب الحجة از کافی (که اساساً در موضوع امام شناسی است)، دقیقاً پس از «باب ما جاء فی الإثني عشر و النص عليهم» یعنی روایاتی که درباره دوازده امام و تصریح به آن هاست (که البته در همین باب چند حدیث صریح درباره امام و وصی سیزدهم بودن قائم آورده!)، باب تأمل برانگیزی به عنوان «بَابُ فِي أَنَّهُ إِذَا قِيلَ فِي الرَّجُلِ شَيْءٌ فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَ كَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدَ وَلَدَهُ هُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ» ایجاد کرده، یعنی اگر درباره مردی (امامی) چیزی گفتند و در او نبود و در فرزندش یا یکی از فرزندانش بود، پس مقصود همان بوده و کلام

مهدی موعود چه شخصی و امام چندم است، برای اصحاب اهل بیت (علیهم السلام) و بزرگ ترین محدثان متقدم شیعه هم چندان روشن و مسلم نبوده است، چه برسد به نشانه های رمزآلود زمان ظهور.

اگر قائم (علیه السلام) طور دیگری آمد انکارش نکنید!

روایتی قابل تأمل وجود دارد که چه بسا بتواند تمام این معادلات استنتاجی را تغییر دهد.

«عَنْ أَبِي عُمَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ، مَتَى يَكُونُ؟ قَالَ: إِنَّ كُنْتُمْ تُؤْمَلُونَ أَنْ يَجِيئَكُمْ مِنْ وَجْهِ، ثُمَّ جَاءَكُمْ مِنْ وَجْهِ فَلَا تُنْكِرُونَهُ». [۱] ابی عبیده حداء می گوید از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم که این امر چه وقت است؟ فرمود: اگر آرزو دارید از جهتی بیاید سپس از جهتی دیگر نزدتان آمد مبادا انکارش کنید.

دقت کنید که ابی عبیده درباره زمان این امر (قیام دولت اهل بیت) پرسیده، اما امام باقر (علیه السلام) نفرمود شما زمانش را نمی دانید؛ بلکه جوابی بسیار کلی تر به او می دهد؛ یعنی **گویا می خواهد به او بفهماند که نه تنها شما درباره زمان ظهور چیزی نمی دانید، بلکه بسا درباره جهات دیگر او هم در اشتباه باشید و گمان دارید که از جایی خاص و با نشانه هایی که شما می پندارید می آید، اما او به صورت دیگری و در زمان دیگری و در مکان دیگری بیاید.**

استفاده امام باقر (علیه السلام) از کلمه «وجه» که به معنای رو و جلو و صورت و ذات و قبله و سمت و جهت و مقام و منزلت استعمال

فتنه آذربایجان نشانه چیست؟!

بنابراین وقتی که تصورات اکثریت درباره قائم و زمان و مکان و جهتش قابل نسخ و بداء و تشابه و تقیه است، دیگر توقع نداریم انسان عاقلی پیدا شود که در حدیث محل بحث (روایت فتنه آذربایجان) بخواهد از طریق جغرافیای عربی و آذربایجانی، شخصیت موعود را بشناسد! احتمالاً این پرسش برایان پیش بیاید که علت این همه پیچیدگی و ابهام و رمزآلودگی چیست؟ به خواست خدا در جای خودش با مستندات واضحی، علت این همه تشابه و رمزآلودگی و تقیه و نسخ و بداء درباره معرفی شخصیت قائم و حوادث و علائم ظهورش را بیان خواهیم کرد.

اساساً علت اینکه ما رویکرد اول و دوم را باطل می دانیم، همین است که پیروان رویکرد اول تقریباً هیچ توجهی به روایات امامت و مهدویت ندارند (چون ظاهراً به کارشان نمی آید) و پیروان رویکرد دوم نیز تنها به بخشی از احادیث مهدویت تمسک جسته اند و بدون هیچ دلیلی آن ها را مسلمات و محکومات و پیش فرض های اعتقادی در نظر گرفته اند؛ در حالی که اگر ایمان کامل به وحی و نبوت و اخبار صادقین علیهم السلام داشته باشیم، باید همه این ها را در کنار هم ببینیم و سپس عقیده صحیح را از مجموع متون محکم دینی اخذ کنیم، نه از قیچی کردن بخشی از متون متشابه در وصف زمان ظهور!

اکنون با توجه به این مقدمه نسبتاً طولانی برمی گردیم به روایت فتنه آذربایجان: لَا بُدَّ لِنَارٍ مِنْ أَدْرَبِجَانَ لَا يَقُومُ

مأمور به جهاد) بیاید. پس وقتی صاحب شمشیر بیاید امری غیر از آنچه را قبلاً بوده می آورد.

بنابراین همه اوصیای رسول الله صلی الله علیه و آله قائم و مهدی و صاحب الامر هستند؛ اما ویژگی آن موعود این است که امری می آورد غیر از آنچه قبلاً بوده! ظاهر معنای امر در اینجا همان ریاست (ولایت) است که جمعش أوامر است نه أمور؛ همان طور که امیر و امارت و اولوالامر و ... از همین باب است؛ وگرنه امر به معنای مطلق چیز هم استعمال می شود؛ [۵] اما معنایی ندارد که بگویند آن موعود یک چیز جدید می آورد و این همه بر آن تأکید کنند، در حالی که می دانیم هیچ دو نفری عین هم نیستند و قطعاً هر شخص جدید یک امور و چیزهای جدیدی هم می آورد!

به زبان ساده اگر خواهیم این چند روایتی را که ملاحظه کردید جمع بندی کنیم، یعنی آن کسی که قرار است قیام کند، به هیچ وجه آن گونه نیست که شما توقع دارید؛ بلکه او با خودش یک کتاب جدید می آورد و حامل یک رسالت و امامت جدید است؛ و امروز ما می دانیم که امر جدیدی که قائم آل محمد علیهم السلام اظهار کرد، همان امر امامت و ولایت و وصایت مهدیین علیهم السلام بود که بر ما پوشیده و برای ما جدید بود؛ اما از قضا این امر جدید در آخرین و مهم ترین کلام رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی وصیت نامه شب وفاتشان و ده ها حدیث دیگر بیان شده بود.

و وعده داده شده بود. **پس ما اهل بیت هنگامی که درباره مردی از خودمان چیزی گفتیم و در فرزندش یا فرزند فرزندش بود، آن را انکار نکنید.**

مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا قُلْنَا فِي رَجُلٍ قَوْلًا فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ وَكَانَ فِي وَلَدِهِ أَوْ وَلَدٍ وَلَدِهِ فَلَا تُنْكِرُوا ذَلِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ. [۳]

ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «وقتی ما درباره مردی چیزی گفتیم، پس در او محقق نشد و در فرزندش یا فرزند فرزندش محقق شد، آن را انکار نکنید؛ پس خداوند هرکاری بخواهد انجام می دهد.»

باز هم احتمالاً برایان جالب باشد که مرحوم کلینی باب بعدی را به عنوان «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى هَادُونَ إِلَيْهِ» آورده، یعنی اینکه همه ائمه قائم به امر خدا و هادی به سمت او هستند!

یکی از احادیث این باب به این شرح است:

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوُشَاءِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ كُنَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ. [۴]

ابی خدیجه می گوید از امام صادق علیه السلام درباره قائم پرسیدم؛ پس فرمود: همه ما قائم به امر خدا هستیم، یکی پس از دیگری، تا اینکه صاحب شمشیر (شخص

لَهَا شَيْءٌ. وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا
أَخْلَاسَ بَيُوتِكُمْ. وَالْبُدُوا مَا أَلْبَدْنَا.
فَإِذَا تَحَرَّكَ مُتَحَرِّكُنَا فَاسْعَوْا إِلَيْهِ
وَلَوْ خَبُوا. وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ
بَيْنَ الزُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُبَايِعُ النَّاسَ
عَلَى كِتَابٍ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ
شَدِيدٌ وَقَالَ وَيْلَ لَطْعَةِ الْعَرَبِ
مِنْ شَرِّ قَدِ افْتَرَبَ. [6]

**بلی، این حدیث نیز مانند بسیاری
از احادیث مهدویت، دو بخش
مهم دارد:**

۱. بخشی که اتفاقات زمان ظهور
یا پیش از ظهور یا بعد ظهور را
توصیف می کند؛

۲. بخشی که درصدد معرفی
ویژگی و شناسه شخصیت قائم و
بیانگر تکلیف مؤمنین است.

فتنه آذربایجان و امثال آن،

در بهترین حالت می تواند ما را

متوجه کند که زمان قیام قائم علیه السلام

است، اما نمی تواند شخصیت

قائم علیه السلام را به ما معرفی کند و ما

باید از جمع بندی و فهم صحیح
مجموع روایات امامت و مهدویت،
شخصیت قائم علیه السلام را بشناسیم و
تکلیفمان را که بیعت و نصرت
اوست انجام دهیم؛ حتی اگر
کتاب و رسالتی جدید بیاورد که
برای عرب ناگوار باشد و اکثریت
با او مخالفت کنند و بدعت
بخوانندش، و چه آذربایجان
فتنه راه بیندازد و حمله بکند و
چه نکند، و چه آذربایجان یک
کشور در شمال ایران باشد و
چه هر جای دیگر باشد، و چه
اتفاقات دیگر بیفتد و چه نیفتد،
و چه قائم همان امام دوازدهم
باشد که ما آرزو و امید داریم،
یا شخصی از فرزندان او باشد،
و چه از مکه بیاید یا از مشرق،
و چه جمعه بیاید و چه شنبه
بیاید و چه ... و چه ... و چه ...
وانگهی این حدیث به حادثه ای
مقارن با قیام قائم علیه السلام اشاره کرده،

**و تصور می کنم هر انسان عاقلی
می فهمد که هر قیام کننده ای قبل
از قیام کردن، دعوت و ادعایش را
مطرح نموده و انصارش را جمع و
تربیت و غربال و امتحان می کند،
نه هنگام قیام یا پس از قیامش!**

بنابراین کسانی که برای شناخت
قائم علیه السلام منتظر فتنه آذربایجان و
سایر علائم مقارن با قیام هستند،
احتمالاً اگر خدا توفیقشان بدهد و زنده
بمانند، می توانند شاهد و تماشاچی
قیام قائم آل محمد علیه السلام باشند، نه
اینکه از یاران و پیروان او باشند!
این ها دقیقاً مانند کسانی هستند
که می گویند نشانه قائم علیه السلام این
است که نهایتاً پیروز و حاکم
می شود؛ پس اگر خدا توفیقشان
بدهد و در کشاکش آن فتنه ها
نابود نشوند باید صبر کنند و
تماشاچی عصر ظهور و قیام باشند
تا اگر تمکین و حکومت قائم علیه السلام
را درک کردند و به نزدش شرفیاب
شدند، بگویند ما هم دلمان با
شما بود، اما احتیاط می کردیم!
به نظر می رسد خطاب امام
باقر علیه السلام به شیعیان واقعی
خودشان یعنی انصار و یاران
قائم علیه السلام است؛ یعنی کسانی که
قبلاً با قانون محکم امام شناسی
صاحبشان را شناخته اند، اما
ممکن است در حوادث فتنه
آذربایجان دچار هیجانات شوند و
میل به مداخله پیدا کنند. امام
باقر علیه السلام به آن ها توصیه می کند
که تا وقتی امامتان اقدامی نکرده
شما هم ساکت و ساکن باشید و
هر زمان حرکت کننده ما حرکت
کرد حتی سینه خیز هم خودتان را
به او برسانید تا جا نمانید.

باعث تعجب است که برخی
از طرفداران رویکرد دوم وقتی
با خبر و بشارت آمدن مهدی
آل محمد علیه السلام مواجه می شوند،
بی درنگ به روایاتی مثل حدیث

فتنه آذربایجان اشاره می کنند و
می گویند اهل بیت علیه السلام فرموده اند
تا زمانی که ما قیام نکردیم، شما
هم بنشینید؛ و تصور می کنند
معنای این دسته احادیث چنین
است که تا قبل از این اتفاقات،
هر ادعای مهدویتی را بی درنگ
انکار کنید و فقط بنشینید و تماشا
کنید!

آری، خطاب این احادیث به
شیعیان و انصار اهل بیت علیه السلام
است و می دانیم که آن ها در زمان
امام باقر علیه السلام هم نشسته بودند و
قیام نمی کردند، اما به امامت و
مهدویت و قائم بودن امام زمان
خودشان باور داشتند و از او
تبعیت و به او رجوع می کردند؛

و این دو امر (امامی بودن و در

خانه نشستن) هیچ منافاتی با

هم ندارند و بلکه اساساً ارتباطی

به هم ندارند. گویا به ما گفته اند

امامتان را بشناسید و دینتان را از

او بگیرید و در خانه بنشینید و به

هیچ نهضتی نپیوندید تا خودش

حرکت و قیامش را آغاز کند.

۱. ابن بابویه، الإمامة و التبصرة، ص ۹۴.

۲. ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۸۸ - ۸۹.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۵.

۴. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۵. أمر در لغت عرب دو معنای اصلی دارد: چیز و فرمایش و ریاست، اما در معنای دیگر مثل رشد و برکت، و شگفتی هم آمده. أمر زمانی که به معنای چیز باشد جمعش به صورت أمور است و زمانی که به معنای فرمایش و ریاست باشد جمعش أوامر است. (ر.ک: معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۷)

۶. الغیبة للنعمانی، ص ۱۹۴.

خالق خدا کیست؟!

نویسنده: علی احمدی

یقین برسیم که همگی نیازمند علت هستند و قائم بر خود نیستند! یا اینکه بتوانیم دلیل یقینی ارائه دهیم که هر موجودی ضرورتاً باید علتی داشته باشد.

بنابراین دست کم دیگر این گزاره بدیهی نخواهد بود و نظری و غریبانه است (هرچند بر اساس وجود موجودات حادث، امتناع تناقض و نیز مولد نبودن عدم، این گزاره باطل است).

حقیقت آن است که معلول، موجودی است که برای بودن نیازمند علت است و علت، موجودی است که توانایی ایجاد معلول خاص خود را دارد؛ بنابراین **قانون علت را می توانیم این گونه بنویسیم: «هر معلولی (هر موجودی که برای بودن نیازمند علت است)، نیازمند علت است.»** [۱]

بدهت این گزاره واضح است و هر انسان خردمندی آن را تصدیق می کند؛ اما برای تصور بهتر معلول و چگونگی نیازمندی معلول به علت نیاز است به پرسش زیر پاسخ دهیم:

ملاک یا مناط احتیاج معلول به علت چیست؟ یا به عبارتی **معلول چه ویژگی ای دارد که به خاطر آن ویژگی، نیازمند علت است؟**

یکی از شبهاتی که بسیاری از خداناباوران بر آن تأکید فراوانی دارند، این است که **اگر همه چیز نیاز به علت و خالق دارد، خالق خدا کیست؟**

این اشکال ناشی از برداشت غلطی است که از **قانون علت دارند.** آنان قانون علت را این گونه در نظر می گیرند: «هر چیزی، نیازمند علت است!» و طبق این برداشت، می گویند کسی که با استناد بر قانون علت، خدا را اثبات می کند دچار تناقض می شود؛ زیرا از او می پرسیم بنا بر همان قانون علت، علت خدا چیست؟

برای پاسخ به این اشکال بایستی در ابتدا به بررسی دقیق قانون علت بپردازیم.

قانون علت می گوید «هر معلولی، نیازمند علت است.»

یکی از اشتباهات شایع آن است که در بیان **قانون علت گفته می شود: «هر چیزی، علتی دارد.»** اما معلول، «هر چیز» نیست؛

زیرا که اگر معلول را هر چیزی بگیریم در این صورت این گزاره بدیهی نیست و توجیه آن نیازمند استقرای تام موجودات است؛ یعنی باید تمام موجودات را بررسی کنیم تا به

پاسخ این پرسش را در توضیح قانون علیت توسط احمدالحسن می یابیم:

«[علیت] یعنی هر حادثه و تغییری، سبب و علتی دارد که باعث حادث شدن یا رخ دادن آن تغییر می شود. علیت قانونی حتمی است؛ زیرا نقض آن مستلزم آن است که عدم مطلق مولد باشد، در حالی که چنین چیزی محال است. اینکه عدم مطلق نامولد است، از بدیهیات است و به نظریه پردازی و اثبات نیاز ندارد. عقل به روشنی حکم می کند که عدم مطلق به خودی خود نمی تواند تولیدکننده باشد؛ زیرا عدم مطلق به طور کامل فاقد موجودیت است و بنابراین نمی توان تصور کرد که از آن چیزی صادر گردد.» (احمدالحسن، توهّم بی خدایی، ترجمه فارسی، ص ۵۴۰)

بنابراین پاسخی که به سؤال بالا داده شده است، ویژگی حدوث [۱] است؛ یعنی هر موجود حادثی که دارای آغاز بوده و سابقه نیستی داشته باشد، معلول است و به علت، نیاز خواهد داشت؛ زیرا موجود حادث، نبوده و بعداً موجود شده است [۳] و عقل حکم می کند که چنین موجودی خودبه خود ایجاد نشده و نیاز به پدیدآورنده دارد.

اگر کسی مدعی شود «موجود حادث، نیاز به علت ندارد» به خطا رفته است به دلایل زیر:

سه حالت برای توضیح شکل گیری موجود حادث (پدیده) وجود دارد:

۱. خودبه خود به وجود آمده است؛
۲. خودش، خودش را به وجود آورده است (پدیدآورنده خود است)؛
۳. دیگری (علت یا موجود مُحدث)، آن را به وجود آورده است.

فرض اول صحیح نیست؛ زیرا خودبه خود به وجود آمدن یعنی آن موجود توسط عدم مطلق ایجاد شده است و این باور صادق موجه نیست؛ زیرا عدم مطلق، نامولد است.

فرض دوم نیز صحیح نیست؛ زیرا این فرض به این معناست که موجود حادث پیش از پدیدآمدنش بوده است و خودش را ایجاد کرده است! بطلان این مسئله به دلیل وجود تناقض، واضح است (بنا بر امتناع جمع نقیضین محال است که چیزی در یک آن، هم موجود باشد و هم معدوم)؛ پس حتماً موجود دیگری بوده است که پدیدآورنده موجود حادث محسوب می شود.

نتیجه می گیریم: موجودی که حادث است و ابتدایی دارد، به طور قطع علت و پدیدآورنده ای دارد.

اکنون قانون علیت برای ما روشن شده است و می توانیم به جای نوشتن «هر معلولی، نیازمند علت است»، بنویسیم «**هر موجود حادثی، نیازمند مُحدث است**»؛ زیرا روشن شد که منظور از معلول، موجود حادث (پدیده) است و علت نیز موجود مُحدث (پدیدآورنده) است.

طبق این تقریر از علیت، موجودی که ازلی باشد یعنی مسبوق به عدم نباشد و آغاز و ابتدایی نداشته باشد، بی نیاز از علت است؛ زیرا شروع و ابتدایی ندارد و این گونه نیست که نبوده باشد و بعد به وجود آمده باشد تا بپرسیم پدیدآورنده اش کیست؟ زیرا همیشه بوده است و از این رو اساساً پرسش از آغازکننده و پدیدآورنده برای چنین موجودی منتفی است.

بنابراین در پاسخ به اشکال خداناباورانی که می گویند چرا قانون علیت را نقض می کنید و خدا را فاقد علت می دانید، پاسخ خواهیم داد بر اساس قانون علیت، موجودات حادث (معلول)، نیازمند علت هستند، اما خدا از آنجا که حادث نبوده و ازلی [۴] است، نیازی به علت ندارد.

۱. به این نوع گزاره ها یا قضایا، «قضایای تحلیلی» گفته می شود. به این معنا که محمول در موضوع مندرج است؛ مانند این گزاره: «باران، مرطوب است.» مرطوب (محمول) در باران (موضوع) مندرج است؛ یا به عبارت دیگر محمول چیزی جز بازگویی موضوع نیست. در این نوع قضایا اگر محمول مورد پذیرش ما نباشد دچار تناقض خواهیم شد؛ مثلاً در این مثال که «مثلث از سه ضلع تشکیل شده است» نمی توان گفت مثلث از سه ضلع تشکیل نشده است؛ چرا که در این صورت دچار تناقض خواهیم شد. در اصل علیت نیز در صورت رد محمول، دچار تناقض می شویم؛ زیرا نیازمندی به علت (محمول) در معلول (موضوع) مندرج است.

۲. یعنی دارای آغاز و سابقه نیستی (عدم خود).

۳. به عبارتی نمی توانیم بگوییم این موجود هم هست و هم نیست! حال اگر این موجود واقعاً وجود دارد، چگونه ایجاد شده است؟ اگر همیشه بوده باشد (ازلی باشد) این پرسش برای او منتفی است؛ اما اگر آغاز و ابتدایی داشته باشد (حادث باشد)، این پرسش معنادار است و باید پاسخ داده شود.

۴. اثبات ازلی بودن خداوند را می توانید در فصل ششم کتاب «توهّم بی خدایی»، تألیف احمدالحسن مطالعه کنید.

بررسی تأثیر غفلت در عبادات

به قلم: امیر سلطانی‌فر

«طاعات ما نزد خداوند جزو گناهان کبیره است.» این گفته تا چه حد صحت دارد؟

پاسخ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
اگر منظور ایشان خود طاعت باشد، خیر؛ ولی اگر مقصودش ادای طاعت باشد، آری صحیح است؛ و این به آن سبب است که نوع ادای طاعت توسط مردم، برای آن‌ها گناه محسوب می‌شود؛ چراکه آن‌ها نمی‌دانند چه کسی را عبادت می‌کنند و حتی بیشتر مردم هنگام نماز در حضور خداوند سبحان و متعال، از او غافل‌اند و افکار

سؤالی که باید از خود بپرسیم این است که عبادات و طاعات ما چگونه باید باشد تا مورد رضایت خداوند متعال قرار بگیرد؟

سید خمینی (ره) در کتاب چهل حدیث خود می‌گوید عبادات ما از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

آیا واقعاً عبادات ما از گناهان کبیره محسوب می‌شود؟

این سؤال از سید احمد الحسن، پرسیده شده است.

پرسش:

سید خمینی (ره) در کتاب اربعین مطلبی با این مضمون می‌گوید:



می فرماید: «الهی أنا الجاهل فی علمی فکیف لاتکون جهولا فی جهلی: خدایا من در عین دانشمندی نادان و جاهلم؛ پس چگونه در حین نادانی، نادان نباشم.» امام حسین (علیه السلام) در هر حالتی نادانی خود نسبت به خداوند را متذکر می شود.

معرفت و حضور قلبی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در یاد خدا و نماز داشت، به مراتب بیشتر از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اوصیای بعدش بود، و همین طور به ترتیب هرکه مقامش بالاتر، معرفت و حضور قلبش بیشتر، و جهلش کمتر است، و این نسبت به بندگان متفاوت و مختلف است، بنا بر معرفتی که دارند.

نتیجه: نباید به عبادات و طاعات خود مغرور شویم؛ بلکه آن کس که معرفتی داشته باشد، نه تنها مغرور نمی شود، بلکه از عبادات خود شرمنده و شرمسار است و به اعمال و طاعات خود تکیه نمی کند، بلکه همیشه از خداوند می خواهد علم و معرفتش را بیشتر کند تا جهلش روز به روز کمتر شود.

به گونه ای عبادت می کردند که گویا خداوند سبحان و متعال را می دیدند، و حضور و عظمت خداوند سبحان را درک می کردند و می دانستند چه کسی را مخاطب قرار می دهند.

امام صادق (علیه السلام) در ارزش و جایگاه این امر فرموده اند:

«مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ ذَنْبٌ: کسی که آگاهانه و با توجه به مفاهیم دو رکعت نماز بخواند، در حالی نمازش را به پایان می برد که میان او و خدایش هیچ گناهی نمانده است.» [۳]

و از طرفی پستی دنیا را چنان درک کردند که آن را لاشه مردار بدبویی می بینند؛ لذا دنیا در نزد اهل بیت (علیهم السلام) ارزشی ندارد که به آن فکر کنند؛ همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «دنیا در نزد من همانند استخوان خوکی در دست جزامی است.» کسی که حقیقت دنیا را درک کند، در محضر خداوند سبحان و متعال، نه تنها برای دنیا لاله نمی زند، بلکه به دنیا فکر هم نمی کند.

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه می فرماید: «إِلَهِي مَنْ كَانَتْ مَخَاسِنُهُ مَسَاوِي فَكَيْفَ لَا تَكُونُ مَسَاوِيَهُ مَسَاوِي: خدایا کسی که اعمال نیکش ناپسند است، چگونه اعمال ناپسندش، ناپسند نباشد؟»

می بینیم که امام حسین (علیه السلام) عبادات و نیکی های خود را گناه می شمارد؛ پس عبادات ما چگونه خواهد بود؟

در انتهای مطلب، سید احمد الحسن

می فرماید: **«هرکس به مقدار**

جهلی که به خدای سبحان دارد،

همان اندازه از خدای سبحان

روی گردان است؛ لذا می بینیم

امام حسین (علیه السلام) در دعای عرفه

(گوناگون) همانند امواج، آن ها را به راست و چپ می کشاند.

برای اینکه موضوع روشن تر شود، مثالی برایتان می زنم: تصور کن شما رو به سوی شخص بزرگی نموده ای و با او گفت و گو می کنی و امید داری او به شما توجه و با شما صحبت کند؛ ولی هنگامی که وی رو به سوی شما می کند شما از او چهره برگردانی و به چپ و راست متوجه شوی و با لاشه مردار بدبویی که بر روی زمین افتاده، مشغول شوی. آیا این شخص عظیم الشان بر شما خشم نمی گیرد؟ و آیا اگر خشمگین شود، مردم نمی گویند او حق دارد و شما را خطاکار به شمار نمی آورند؟ و آیا مردم شما را سفیه نمی خوانند؟!

حتی کسی که در نمازش، با خشوع و خضوع و تذلل فقط به خدا توجه دارد و افکار مختلف او را نمی ربايد، او نیز در زمره کسانی است که به مقدار جهلی که نسبت به خدای سبحان دارد، از او روی گردان است.» [۱]

آنچه در این کلام سید احمد الحسن، مورد تأمل است، حضور قلب و توجه به خداوند سبحان و متعال است. وقتی ما از طریق روایات اهل بیت (علیهم السلام) حالات اهل بیت (علیهم السلام) را هنگام عبادت، می خوانیم، می بینیم در نمازشان رنگ رخسارشان تغییر می کند. یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می کند به ایشان عرض کردم: امام سجاد (علیه السلام) را دیدم هنگامی که به نماز ایستاد، رنگ چهره اش دگرگون شد. امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: «به خدا قسم، علی بن الحسین (خدایی) را که برایش به نماز می ایستاد، می شناخت.»

[۲]

اهل بیت (علیهم السلام)، خداوند متعال را

۱. متشابهات، جلد سوم، پرسش ۷۱.

۲. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۶۶.

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶.

مروری بر نوشته‌های مخالفان | قسمت یازدهم

پاسخی به یک نوشته در نقد کتاب «چهل حدیث درباره مهدی و مهدیین» نوشته ناظم العقیلی

به قلم: محمد شاکری

و بررسی خواهیم کرد تا از باب «مُشت نمونه خروار است» عیار این نوشته سنجیده شود و بدلی بودن این کالا را به مشتریان تذکر دهیم تا مبادا به جای طلای هجده عیار به آن‌ها بپردازند!

سرکار خانم محقق که گویی خود را بیش از حد، علامه فرض کرده، به هیچ‌یک از چهل حدیث شیخ ناظم العقیلی رحم نکرده و همه را از دم تیغ گذرانده است! او با این روش گمان کرده می‌تواند ضربه کاری‌تری بر دعوت یمانی و کتاب چهل حدیث وارد کند؛ در حالی که به مخاطب خویش پیشاپیش فهمانده است که این نوشته‌اش بار علمی کافی و منصفانه ندارد. او اگر کمی انصاف به خرج می‌داد

در این سلسله مقالات سعی می‌شود بر نوشته‌های مخالفان دعوت یمانی مروری شود و قلم و نوشته‌های آن‌ها بررسی و عیار آن‌ها سنجیده شود. یکی از کتب یا بهتر است گفته شود یکی از نوشته‌های مخالفان که در کتابخانه‌ها و اسناد آن‌ها موجود است نوشته‌ای از سرکار خانم م. محقق است که سعی کرده در نقد کتاب «چهل حدیث درباره مهدی و مهدیین» شیخ ناظم العقیلی قلم‌فرسایی کند. او این نوشته‌اش را با نام «نقدی کوتاه و جامع بر کتاب چهل حدیث مهدیین ناظم العقیلی» منتشر کرده است. از آنجایی که نیازی به بررسی و پاسخ به همه نوشته‌های او نیست مُشتی از آنچه را نوشته، می‌خوانیم و آن را نقد

انکار کنند. همان طور که شیخ طوسی با اینکه نظر قطعی درباره مهدیین نمی دهد اما صدور این روایت را سالم دانسته و از همین رو از بین ده ها روایات مرتبط این را برگزیده است؛ پس به صرف اینکه گفته شود فلانی و فلانی مضمون این روایت را نپذیرفتند دلیل علمی و منطقی برای رد این روایت نخواهد بود.

ب. سند حدیث وصیت ضعیف است.

پاسخ: او توضیحی درباره چگونگی ضعف این روایت نمی دهد و با یک جمله کوتاه خیال خود را راحت کرده و روایت مقدس را از حیز انتفاع ساقط می کند که البته این کار بسیار زشت و ناپسند است. برای آگاهی از صحت سند حدیث وصیت مراجعه کنید به کتاب «دفاع از وصیت» نوشته شیخ ناظم العقیلی.

ذکر یک نکته کلیدی را لازم می دانم: شیخ ناظم العقیلی در کتاب خویش درصدد است تا اثبات کند موضوع مهدیین و ذریه قائم قطعی است؛ به این دلیل که روایات متعدد و متواتری صادر شده است که دلالت بر تواتر معنوی این موضوع دارد. وقتی گفته می شود موضوع مهدیین و ذریه قائم علیه السلام، متواتر معنوی است به این معناست که مجموعه ای از روایات در کنار هم آن را اثبات کرده و ما را به قطع و یقین می رسانند. لذا در این موقع نوبت این نمی رسد که هر کدام از روایات را تک به تک از حیث سند بسنجیم و هر کدام را به تنهایی ضعیف یا قوی بدانیم. بلکه مجموعه روایات با هم و در کنار هم سنجیده می شود تا تواتر معنوی درست شود. شیخ ناظم العقیلی در کتاب چهار حدیث به دنبال این است که قضیه مهدیین و ذریه قائم را یک موضوع ثابت شده و متواتر معنوی معرفی کند و از همین رو بوده که به ذکر چهار حدیث درباره مهدیین پرداخته است. ضعف و قوت یک حدیث طبق مبانی رجالی برای روایات آحاد است؛ یعنی موضوعی که مجموعه ای از روایات آن را یاری نکرده و به قطع نمی رساند؛ اما وقتی برای اثبات تواتر یک روایت و موضوع، به دیگر روایات پرداخته می شود در اینجا تک به تک درباره صحت و سقم سند آن روایات بحث نمی شود؛ چرا که اگر قرار بر این بود، دیگر عملاً هیچ وقت روایت متواتری تشکیل نمی شد.

حداقل یک روایت از این چهار روایت را دال بر مدعا می دانست و از انصاف خارج نمی شد. آیا شیخ ناظم العقیلی و هم فکرانش این قدر از ماجرای مهدیین و روایات دال بر ایشان پرت بودند که این خاتم توانسته همه روایات را رد کند؟ قضاوت با شما.

برای فهم این مطلب، **حدیث اول از کتاب چهار حدیث و نقد خانم محقق بر آن را مرور می کنیم.** او حدیث اول از کتاب چهار حدیث را که همان حدیث معروف وصیت شب وفات پیامبر صلی الله علیه و آله است ذکر می کند:

عَنْ أَبِيهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِّي عليه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضِرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا ... فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ اسْمُ كَاسِمِي وَ اسْمُ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ

نویسنده در نقد این حدیث چند اشکال را مطرح می کند:

الف. بزرگانی همچون علامه طبرسی و علامه اربلی، شیخ حر عاملی و علامه مجلسی این روایت را نپذیرفتند.

پاسخ: اینکه برخی از علما و بزرگان چه نظر و دیدگاهی درباره یک روایت دارند باعث تأیید یا تخریب یک روایت نمی شود. اگر روایتی با معیارهای اعتبارسنجی روایات درست و صحیح باشد دیگر مجالی برای نظر علما باقی نخواهد ماند؛ همان طور که تأیید و قبول این روایت توسط برخی از علما مثل شیخ طوسی نیز نمی تواند دلیل تمامی برای پذیرش این روایت باشد. برای اینکه مخاطب متوجه روش غلط و نادرست این خانم شود همین بس که بداند او برای رد این روایت می گوید عده ای از علما این روایت را نپذیرفتند، اما نمی گوید که عده ای نیز پذیرفتند. البته اینکه این عده این روایت را نپذیرفتند یعنی معتقد به مضمون روایت نشدند و آن را مخالف مشهور دانستند، نه اینکه بخواهند روایت را از حیث صدور

امام علم و ایمان داشته باشیم که این را کاملاً تبیین کردیم و اینکه همین نکته یعنی اثبات دوازده امام موضع اختلاف با دیگر مذاهب است؛ و اینکه بعد از ایشان علیهم السلام ائمه دیگری باشند ما را از دوازده امامی بودن خارج نمی کند؛ زیرا این اسم (شیعه دوازده امامی) بر کسانی اطلاق می شود که امامت دوازده امام را اثبات می کنند که ما اثبات کردیم؛ در حالی که دیگر مذاهب با ما در این عقیده موافق نیستند و هر کدامشان تعدادی از این ائمه را از امامت ساقط می کنند.» [۲]

د. در انتهای عبارت (اذا حضرته الوفاه ...) (پس وقتی زمان وفاتش فرارسید) ناظم، این عبارت را ناظر به امام زمان علیه السلام و فرزند ایشان گرفته است؛ اما باید آن را به امام حسن عسکری علیه السلام و امام زمان دانست.

پاسخ: این نحوه نوشتن و رد کردن واقعاً عجیب است. بدون اثبات مدعی خودش فقط رد می کند و بعد آن را چاپ و منتشر می کند و اسم کتابش را می گذارد نقد جامع! چطور امکان دارد متنی به این واضحی و صراحت درباره فرزند امام مهدی علیه السلام بدون هیچ شاهد و مدرکی از ظاهرش تغییر و بر دیگری تطبیق کند؟! شما به این قسمت از روایت دقت کنید: «فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَذَلِكَ أَثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًا (فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ» در قسمت اول این فقره به وضوح از تسلیم امر امام حسن عسکری به امام محمد بن الحسن صحبت شده است و سپس با این عبارت «فَذَلِكَ أَثْنَا عَشَرَ إِمَامًا ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًا» پرونده دوازده امام بسته می شود و پرونده دوازده مهدی باز می شود و سپس می گوید: «(فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ) فَلْيَسْلَمْهَا إِلَى ابْنِهِ». این ادعا که در این قسمت نیز، منظور، تسلیم امر امام حسن عسکری به امام مهدی علیه السلام است جز از یک انسان غیر منطقی و متعصب سر نمی زند. این افراد که سعی می کنند چنین سخنی بگویند در واقع درصدد این نیستند که از روایت شریف چیزی بیاموزند؛ بلکه درصدد هستند روایت را طبق اعتقادات خودشان تغییر داده و تحمیل کنند و این کار بسیار زشت و ناپسند است.

ه. عبارت (ابنه) در حدیث وصیت ده بار تکرار شده که در موارد قبلی همگی دلالت بر فرزند متصل امام دارد؛ لذا در این فراز هم دلالت بر فرزند مستقیم

ج. با توجه به تواتر روایات دوازده امام این حدیث پذیرفتنی نیست.

پاسخ: متواتر بودن موضوع دوازده امام منافاتی با اثبات مهدیین و ذریه قائم ندارد. به قول منطقی ها «اثبات شیء نفی ماعداه نمی کند». آنچه لازم است نویسندگان آن را اثبات کند این است که مدعی شود جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله در دوازده امام منحصر است و دیگر جانشینی برای ایشان تا روز قیامت نخواهد بود. نویسندگان توجه ندارد که خود شیخ طوسی به عنوان ناقل این روایت، از این حدیث برای اثبات دوازده امام و جانشین برای پیامبر بهره می برد؛ یعنی شیخ طوسی صدور این روایت را پذیرفته و برای اثبات دوازده امام از آن استفاده می کند و از طرفی متوجه ادامه روایت در ذکر مهدیین و ذریه قائم بوده است و می دانسته که وجود مهدیین منافاتی با اثبات و تواتر دوازده امام ندارد. از همین رو شیخ صدوق در این باره نوشته است:

«تعداد ائمه علیهم السلام دوازده شخص است که دوازدهمی آن ها همان کسی است که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد و سپس بعد از ایشان هر چه خودشان بفرمایند خواهد بود؛ اینکه امامی بعد از ایشان خواهد بود یا اینکه قیامت برپا شود؛ و ما در این زمینه تکلیفی نداریم مگر اینکه به دوازده نفر اقرار کنیم و به هر آنچه امام دوازدهم در زمان ظهورشان نسبت به حوادث بعد از خودشان بفرمایند اعتقاد داشته باشیم.» [۱]

همان طور که سید مرتضی علم الهدی نیز وجود ائمه بعد از امام زمان علیه السلام را انکار نکرده است و این امر را محتمل می داند و اگر زمانی مشخص شود ائمه دیگری نیز وجود دارند، دلیل بر ابطال عقیده شیعه امامیه نیست؛ زیرا دوازده امامی بودن ما یعنی اقرار و اثبات این دوازده بزرگوار، نه اینکه بگوییم بعد از این ها کسانی نیستند؛

«ما یقین نداریم که با مرگ امام زمان محمد بن الحسن علیه السلام تکلیف برداشته شود؛ بلکه جایز است که عالم بعد از ایشان زمان زیادی باقی باشد و از طرفی در این صورت جایز نیست که زمین از امام بعد از ایشان خالی باشد و جایز است که بعد از امام زمان علیه السلام تعداد دیگری از ائمه و پیشوایان وجود داشته باشند که برای حفظ دین و مصالح آن قیام کنند؛ و این حرف و عقیده، مخالف با مسلک امامیه نیست؛ زیرا ما مکلف و متعبد به این هستیم که به دوازده

مستقیم یا غیرمستقیم چه نسل اول چه نسل دوم و چه سوم و الی آخر. وقتی به دنبال بهانه بگردیم می توانیم هر چیزی را دستاویز خویش قرار دهیم.

او در انتها حرف عجیبی می زند: «با در نظر گرفتن بخش ابتدایی حدیث که اشاره به دوازده امام با نام و کنیه کرده است - که نشان از اهمیت آن دارد - باید گزاره مهدیین هم اگر جدای بر دوازده امام بود با نام و کنیه گفته می شد تا هیچ شبهه ای در میان نباشد.»

پاسخ: او گفته که چرا پیامبر درباره دوازده امام از اسم و کنیه استفاده کرده است ولی درباره مهدی اول از کنیه استفاده نکرده است؟ **اولاً این، اشکالی بر کلام پیامبر اکرم (ص)** است نه ادعای یمانیون. شما نمی توانید بر پیامبر اشکال بگیرید و چگونگی کلامش را به او تذکر دهید تا شبهه ای باقی نماند. به ظاهر این نحوه اشکال تراشی بر وصیت پیامبر (ص) شبیه همان اشکال تراشی خلیفه دوم بر وصیت پیامبر است. عمر بن خطاب تلاش کرد کلام پیامبر (ص) را به هذیان نسبت دهد تا استاد کلامش را به وحی و خداوند متعال از بین ببرد و اکنون نیز همان روش در حال پیاده شدن است تا عده ای استناد این وصیت به پیامبر را با بهانه های واهی از بین ببرند. **ثانیاً اصلاً پیامبر (ص) کنیه ائمه را ذکر نکرده که نویسنده چنین اشکالی بر فقره آخر حدیث گرفته است.** گویی این نویسنده اصلاً حدیث وصیت را به خوبی نخوانده و بدون دقت لباس رزم بر تن کرده تا در راه خلیفه دوم قدم گذارد و به هر بهانه مسخره ای با کلام و وصیت پیامبر (ص) به دشمنی برخیزد. این مقدار از مخالفت و قلم فرسایی در نوع خودش عجیب است و البته ماهیت مخالفان و دشمنان دعوت سید احمد الحسن را بهتر نشان می دهد.

حضرت دارد و هیچ قرینه دیگری هم وجود ندارد که عبارت «ابنه» را در این فراز بر فرزند غیر متصل نوه یا نتیجه و... حمل نمود.

پاسخ: در اینجا نیز نویسنده به جای اینکه بکوشد تا منظور و مقصود پیامبر را درک کند، تلاش می کند اعتقاد خود را از دل روایت خارج کند و بهانه ای پیدا کند تا بتواند با دعوت یمانی و ادعای سید احمد الحسن مقابله کند. **اینکه در فقرات قبلی «ابنه» بر فرزند مستقیم منطبق شده است نمی تواند دلیل خوبی باشد بر اینکه در فقره آخر هم حتماً به فرزند مستقیم منطبق شود.** کلمه «ابن» در زبان عربی معنا و معانی خاص خودش را دارد و گوینده می تواند در هر منظوری از این کلمه استفاده کند و ما نمی توانیم برای پیامبر حدودی انتخاب کنیم و بگوییم که او باید از این کلمه کجا و چگونه استفاده کند! **وقتی در زبان عربی به فرزند غیرمستقیم هم «ابن» گفته می شود پس ایرادی ندارد که گاهی بر فرزند مستقیم دلالت کند و گاهی بر فرزند غیرمستقیم.** شاهد این ادعای ما این است که پیامبر (ص) در دو فقره اول از این وصیت درباره امام حسن مجتبی و امام حسین (علیه السلام) از کلمه «ابنی؛ پسر» استفاده کرده است؛ و این نویسنده جرئت نکرده است تا آن فقرات را به مخاطب تذکر دهد که چگونه پیامبر در دوازده باری که از کلمه «ابن» استفاده کرده، در دو بار اول آن را بر فرزند غیرمستقیم تطبیق داده است. به نظر می رسد نویسنده به جای نقد علمی عمداً به عوام فریبی روی آورده است.

او در ادامه می نویسد: «بر فرض محال هم بپذیریم بر فرزند غیر متصل دلالت دارد به چه قرینه ای بفهمیم مراد از «ابنه» فرزند نسل پنجم امام زمان (علیه السلام) است؟»

پاسخ: این نویسنده و هم فکرانش چه اصراری دارند که بفهمند منظور از «ابن» نسل چندم از نوادگان است؟ اینکه منظور پیامبر از «ابن» چیست پس از آن فهمیده می شود که صاحب نص، خود را معرفی کرده و با ادله قطعی، خلافت و وصایتش ثابت شده است؛ یعنی وقتی مدعی حق به وصیت پیامبر استناد و احتجاج کرده است در آن صورت تازه متوجه می شویم که «ابن» در کلام پیامبر (ص) اشاره به کدام معنا از معانی «ابن» دارد؛ فرزند

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستداران اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.